

مبانی و مبادی نظری

تعامل بین مذاهب و فرق

گفت‌وگو با آیت‌الله محمد آصف محسنی *

• با سپاس از حضرت‌تعالی که دعوت مجله را پذیرفتید؛ به عنوان اولین سؤال، ضمن بیان ضرورت تقریب مذاهب بفرمایید آیا تعامل و گفت‌وگو بین ادیان، مذاهب و فرق اسلامی از نظر شما امکان دارد؟ اگر دارد، با توجه به منابع اسلامی چه مبانی و اصولی در این زمینه وجود دارد؟

– گفت‌وگوی ادیان و حتی گفت‌وگوی پیروان یک دین با غیر آن دین در کل از نظر اسلام ممنوع نشده است. در یک موردی که مسئله، گفت‌وگو و منطقی نباشد، مسخره کردن و استهزا و توهین باشد، قرآن می‌گوید با آنها ننشینید و بروید. احادیث هم در ذیل این آیه مبارکه قرآن زیاد است که نهی کرده‌اند: «*ولا تحادلو اهل الکتاب الا بالتی هی احسن*» با اهل کتاب مجادله بی‌خود نکنید، مجادله باید احسن باشد. شاید یک معنا این است که از ادب اخلاقی خارج نشوید. یک احتمال این است که مبانی احساسات شما را بگیرد و تندی و بدگویی آغاز کنید. در چارچوب اخلاق و ادب صحبت کنید. غرور طرف نشکند تا احتمال تأثیر وجود داشته باشد. اگر غرور طرف شکست، به هیچ‌وجه قبول نمی‌کند.

یک احتمال دیگر این است که وقتی با اهل کتاب مجادله می‌کنید یا با هر کس دیگر، از مواد ظنی و خیالی که در صناعات خمس منطقی امروزی ما تبیین شده است استفاده نکنید و احساسات و عواطف طرف را مرعوب نکنید. منطقی صحبت کنید. ماده استدلال‌ها شما برهانیات باشد، ضروریات باشد، حداقل قطعیات باشد.

در گفت‌وگوهایی که بین اصحاب امام صادق (علیه‌السلام) و مرد شامی انجام شد، راوی می‌گوید: چطور بود؟ گفت: خیلی خوب صحبت کردی، هیچ‌جا نلغزیدی، ولی یک کلمه از حق صحبت نکردی. سرزنشی ادیبانه کرد. گفت: طرف گیر کرد، اما تو یک کلمه حق را برای او بیان نکردی یعنی قبول نکردی مأمورم. در اصول کافی این داستان بیان شده است. ما مجادلات احسن که با اهل کتاب و غیر آن باشد زیاد داریم. مثل توحید مفضل بن عمر که در آنجا به طرف مقابل اعتراض می‌کند که چه خبرته؟ مفضل بن عمر در پاسخ گفت: ما با امام صادق (علیه‌السلام) بدتر از این حرفهایی که الآن به تو گفتیم می‌گوییم و او با ما بسیار با ملایمت و منطقی صحبت می‌کند. تو با همان کلام اول سست شدی و هر چه دلت خواست به ما می‌گویی؟!

ما باید با آنها صحبت کنیم. دین اسلام دین جهانی است. باید با آنها برخورد کنیم، گفت‌وگو کنیم، ولی باید بر احساسات خود مسلط باشیم و ضمناً باید چیزی هم بلد باشیم و از مواد قطعی صحبت کنیم. نقل می‌کنند که ابن‌حاجب دانشمند ادیب اهل سنت بود. به مسجد آمد و به یک ملای شیعه که کم‌سواد بود گفت: که کلمه توحید را ترکیب کن. «لا اله الا الله» ترکیب مشکل است. او (ابن‌حاجب) می‌خواست که به این ملای کم‌سواد شیعه توهین کند. ملا بلد نبود، اما گفت: عجب، به ما رسیده بود که اهل سنت در مسئله حرف دارند و منکرند. شما الآن در کلمه توحید هم کافر شدی و شک پیدا کردی و به ما می‌گویی ترکیب کن. چند نفر بی‌سوادی که دور او بودند خندیدند و ابن‌حاجب رفت. این اشتباه است فرض کنیم که او سنی یا اهل کتاب باشد. بی‌دین که نیست. این مباحثه نیست، توهین و هوچی‌گری است. اگر طرف بفهمد که ما در پی تفهیم اویم، خیلی فرق می‌کند تا اینکه احساس کند ما به هر وسیله‌ای شده می‌خواهیم آبرویش را در مجلس ببریم.

- ما در گفت‌وگو و تعامل یک بحث ضرورت برخورد اخلاقی داریم که اختلافی نیست. همه می‌گویند باید برخورد اخلاقی و مؤدبانه داشته باشیم. اما در مورد برخورد حقوقی چطور؟ آیا این جدال احسن که فرمودید شامل این می‌شود که ما آنها را در میان عقایدشان آزاد بگذاریم.

- تشخیص مرزهای دقیق برخورد در عمل مشکل است. اصل قضیه این است که در قرآن آزادی بیان وجود دارد همچنین در تاریخ امامان. در قرآن اول کسی که از آزادی بیان استفاده کردند، ملائکه بودند: «اتجعل فیها من یفسد فیها ویسفک الدماء ونحن نسبح بحمدک»؛ این آدم را می‌خواهی جانشین خود در روی زمین کنی؟ سفاک و خون‌ریز و تبهکار است. ما تسبیح و تقدیس تو را می‌کنیم. قرآن نگفت این ملائکه را به دوزخ ببرید؛ گفت: نه «انی أعلم ما لا تعلمون». قضیه استعداد آدم و تعلیم اسما به او مطرح می‌شود. بعضیها می‌گویند اگر این اسما را به ملائکه تعلیم می‌کرد، آنها از آدم بهتر بودند. پس خدا ملائکه را ضربه فنی کرده و اسما

را به آدم تعلیم داد. این اشتباه است. «وما ظلمناهم ولکن کانوا بانفسهم یظلمون». ملائکه استعداد نداشتند. اگر این اسما برای ملائکه مطرح می شد تفهیم صورت نمی گرفت. لذا این اشکال وارد نیست و آدم برتری خود را ثابت کرد.

ما باید بنشینیم و به تاریخ نگاه کنیم. من گمان می کنم آن آزادی سیاسی که در حکومت علی (علیه السلام) بود، امروز در غرب هم وجود ندارد. عبدالله بن عمر و دو سه نفر دیگر می گویند: با تو بیعت نمی کنیم. اجماع عمومی که برای خلافت علی (علیه السلام) صورت گرفت، برای هیچ یک از خلفای ثلاثه به وجود نیامد. برای خلیفه اول یک عده خاصی در سقیفه بنی ساعده بود. عمر توسط دستور خاص خلیفه اول به خلافت رسید. عثمان توسط سه نفر (عبدالرحمن بن عوف، طلحه و سعد بن وقاص) به خلافت رسید، اما برای علی (علیه السلام) در مرتبه اول بدون اینکه او عنوان امیرالمؤمنین (علیه السلام) داشته باشد، جماعت مردم مدینه و انقلابی‌هایی که از مصر آمده بودند یک جا با علی (علیه السلام) بیعت کردند. خلافت علی (علیه السلام) از تمام خلفا قانونی تر بود. چند نفر گفتند: ما با تو بیعت نمی کنیم، فرمودند: بروید. هر خلیفه دیگری بود گردن اینها را می زد.

بالاترین مظهر آزادی در حکومت علی (علیه السلام) در کوفه بود. بصره فتح شد. علی (علیه السلام) نماز می خواند ابن کوای خارجی پشت سر علی (علیه السلام) در مرکز خلافت نماز می خواند. در وسط نماز علی (علیه السلام) وقتی امام مشغول خواندن حمد است، او با صدای بلند شعار می دهد: «لئن اشرکت لیحیطن عملاً». او که شعار داد، علی (علیه السلام) ساکت شد و او که ساکت شد علی (علیه السلام) شروع کرد. او دوباره شعار داد و علی (علیه السلام) ساکت شد. سه بار این اتفاق افتاد. دفعه چهارم حضرت علی (علیه السلام) در میان نماز جوابش را داد: «ولایستخفک الذین لایوقنون»؛ یعنی این شعار بی هدف شما که در شک و گمراهی خود گرفتارید، موجب خفت نفس من نمی شود. من به یقین رسیده ام. لذا آن طور که جرجی زیدان می گوید: قاتل علی (علیه السلام) عدالت اوست.

زندقیها صحبت‌های بد با امام صادق (علیه السلام) می کردند و بعد از او هم با امام رضا (علیه السلام). امام رضا (علیه السلام) قائم مقام مأمون بود. می توانست تندی کند. اما منطقی جواب داد. امام صادق (علیه السلام) می فرماید: به خدا قسم، من در مدینه در این طرف ستون مسجد نشسته بودم و به گوش خود می شنیدم که آن طرف کسی به علی (علیه السلام) ناسزا می گوید، ولی وقتی من از آنجا بلند می شوم، به کنار او می روم و گویی هیچ نشنیده ام و همراه او می روم.

از یک طرف آزادی است. از طرف دیگر، حضرت علی (علیه السلام) می گوید: اگر حکومت یک قریه به من برسد، من فلان کار را نمی کنم. امام خمینی (قدس سره) هم می فرمودند: آزادی آری، توطئه خیر.

حالا فرق آزادی و توطئه چیست؟ به عبارت دیگر، از یک طرف در یک حکومت اسلامی باید مردم آزاد باشند. حتی شیطان هم به خدا می‌گوید: «فبعزتک لا غورینهم اجمعین» غیر از مخلصین درجه یک، همه بندگان را گمراه می‌کنم. خداوند هم نگفت که به دوزخ برو تا ببینی سؤال و جواب چه لذتی دارد. گفت برو در موقع خودش، من دوزخ را از تو و پیروانت پر می‌کنم. در قرآن و در احادیث ائمه خصوصاً امام صادق، امام رضا و امام علی (علیهم‌السلام) آمده. پیامبر (صلی‌الله‌علیه‌وآله) هم در مدینه قدرت داشت، اما از آزادی مردم جلوگیری نکرد.

اما اگر این حق آزادی به جایی برسد که با اصول اسلام تماس پیدا کند و مسخره شود، تهاجم خارجی زیاد می‌شود، ستون پنجم بیگانه نفوذ می‌کند، حرف بیگانه از زبان خودیها بیرون می‌آید. در اینجا مردم گمراه می‌شوند و پایه‌های حکومت ضعیف می‌شود. اما در خیلی جاها تطبیق کلیت بر مصادیق سخت است. من اگر در کوفه بودم، تفنگ هم در دست داشتم، به ابن کواص شلیک می‌کردم. اما این به دین ضرر می‌رساند، به وضع اجتماع ضرر می‌رساند. ولی خوب او حضرت علی (علیه‌السلام) بود. شرایط زمان و روایات زمامداران فرق می‌کند.

• در بحث تقریب اصول کلی مهم است و مشکل کار همین جاست. به لحاظ روش‌شناسی چه روشی را باید در پیش گرفت که کارآمدی بیشتری برای نظام و حکومت داشته باشد؟ حضرت عالی می‌فرمایید تعامل و گفت‌وگوی بین مذاهب و فرق صرفاً مبتنی بر روش و توصیه اخلاقی نیست، مبانی قرآنی هم دارد. به سیره ائمه (علیهم‌السلام) و مبانی حقوقی اشاره فرمودید. غیر از این سه مبنا، ما مبنای دیگری هم می‌توانیم پیدا کنیم؟ - یک مبنای دیگر شیعه ترویج اسلام است. اسلام را باید حفظ کنیم و شبهات را از آن دفع کنیم. ترویج اسلام با زور شمشیر نمی‌شود. یکی از دلایلی که در مورد «لا اکراه فی الدین» می‌گویند این است که اکراه در عقاید نمی‌شود. در فقه می‌شود گفت مثلاً به زور نماز بخوان. در زبان اکراه صورت می‌گیرد، در عمل صورت می‌گیرد، اما در عقاید، در روح انسان، در اعتقادات، اکراه امکان ندارد.

این واجب است که من باید مردم را با اعتقاد به اسلام دعوت کنم: «ولتکن منکم امة تدعون الی الخیر و تأمرن بالمعروف و تنهون عن المنکر». این هم ترویج دین است و هم ترغیب به معروف و نهی از منکر. این چطور ممکن است؟ ما که خالقیت نداریم که ایمان را در ذهن کفار ببریم یا شبهات را از ذهن مسلمانان دور کنیم، ولی به روش گفت‌وگو می‌توانیم.

باید با اهل کتاب صحبت کنیم. آنها شبهات دارند و اشکال دارند. امروز تمام رشته‌ها بسیار پیچیده شده است. سهل و ساده نیست. حتی لائیکها، کمونیستها و بی‌دینها هم برای شبهاتی دارند. اگر شما با آنها گفت‌وگو نکنید و به همه بگویید شما ملعونید و نشستن با شما حرام است و نگاه به شما حرام است، پس چگونه می‌خواهید اسلام را ترویج کنید؟ همین الان هم بیش از نصف جهان بی‌دین‌اند.

«وما ارسلناك الا رحمة للعالمين»، «وما ارسلناك الا كافة للناس» هم برای ترویج است. ترویج یا هدایت کردن بدون گفت‌وگو و صحبت کردن نمی‌شود.

• همان‌طور که حضرت عالی فرمودید هدف تعامل و گفت‌وگو روشن شدن حق است. از طرفی هم همه ادیان و مذاهب و فرق مدعی‌اند که حق پیش آنهاست. بنابراین اختلاف قطعاً وجود دارد. اما برای اینکه ما این گفت‌وگو را انجام دهیم احتیاج به یک روش و مبانی است که ما برای اساس آن بتوانیم حرکت کنیم. بحث روش‌شناسی مهم است. ما چه روشی را در پیش بگیریم که هم به این تناقضات دامن نزده باشیم و هم اینکه راحت‌تر گفت‌وگو کنیم تا به حق و حقیقت برسیم. از طرف دیگر ما در دنیایی زندگی می‌کنیم که همه افراد به دنبال کشف حقیقت نیستند، به دنبال تخریب اسلام هستند اگر ما بخواهیم تا این اندازه عقب‌نشینی کنیم، آنها همین‌طور به جلو می‌آیند و همه اعتقادات ما را زیر سؤال می‌برند. دنیا دنیای خشنی است. ما برای گفت‌وگو به لحاظ حقوقی و روش‌شناسی چارچوب می‌خواهیم تا حداقل بخشی از مغالطات را جلوگیری کرده باشیم. نظر شما چیست؟

- در این مورد یک بحث از حقیقت داریم و یک بحث از واقعیت. از واقعیت سؤال کنیم. چند درصد من و شما تابع احساسات خودمان هستیم و چند درصد تابع تعقل خود هستیم؟ من نمی‌دانم و ندیدم کسی در این مورد صحبت کند. این انسانهایی که روی زمین‌اند چند درصدشان تابع احساسات‌اند؟ دانشمندان و عوام الناس چند درصد از احساسات خود وام می‌گیرند و چند درصد از عقل خود؟ این واقعیت بود. در حقیقت انسان چند درصد باید تابع احساسات خود باشد و چند درصد تابع تعقل خود. باز نمی‌دانیم. من ندیدم در هیچ کتابی مشخص باشد.

اینکه شما می‌گویید، از نظر حقوقی انسانها آزادند حرف خود را بزنند، خصوصاً اگر در مباحثات باشد و به گمراهی عوام منجر نشود. خدا هم جلوی ملائکه را نگرفت و پیامبر و ائمه (علیهم‌السلام) هم جلوی مردم را نگرفتند. از طرف دیگر، زود احساسات وسط می‌آید. شما می‌گویید دنیا دنیای خشونت است؛ اگر سنگر را ول کنیم به بن‌بست می‌رسیم. شما هم ایمان دارید و هم محبت. اگر فقط ایمان شما بود نمی‌گفتید به بن‌بست می‌رسیم. احساسات هم دارید. محبت، بغض، نفرت و عداوت بین انسانها وجود دارد و قابل زوال هم نیست. از آن طرف عقل و منطق هم دارید و می‌گویید باید به آزادی هم قائل باشیم. ما نمی‌توانیم در هنگام صحبت با بیگانه‌ها همیشه عقلی صحبت کنیم و احساسات را کنار بگذاریم. ما انسانیم و نمی‌توانیم خود را فراموش کنیم. الآن اگر ما بنشینیم و بگوییم که امام حسین (علیه‌السلام) یا پیامبر (صلی‌الله‌علیه‌وآله) را دوست نداریم، فقط ایمان عقلی و منطقی و ارسطویی داریم، شعار دروغ و خلاف واقع است.

روشهایی که عقلا تا امروز دارند در منطق بیان شده و دسته‌بندی شده است که از چه راهی استفاده کنند. هر کسی هم خواسته، یک قسمتی را بر همین آیه مبارکه تطبیق می‌کند که مراد آیه این است. یعنی یکی از اشتباهات دانشمندان ما این است که معانی لغوی قرآن را بر معانی اصطلاحی علوم روز تطبیق می‌کنند. این اشتباه است. من گمان نمی‌کنم - یقین دارم - که در این آیه آن قسم نیست. من نمی‌خواهم بگویم که قرآن با زبان منطق ارسطویی صحبت کرده است. حکمت همان ماده برهانی است. موعظه حسنه هم خطابه است و «جادالوا» همان مجادله مصطلح منطق است. اما اگر یک کمی فکر کنیم، برای آدم قابل پذیرش است. قرآن مغالطه را قبول ندارد، چون احسن نیست. اما این هم یک راهش است؛ یعنی برهان عقلی صرف. مقدمات یا ضروری است که در منطق ماده استدلال قرار می‌گیرد یا ضروری نیست، نظری است ولی باز قطعی است. برهانیات این است. ما از آن استفاده می‌کنیم. اینجا احساسات وجود ندارد. اما عقلی صرف است. وقتی که از آن بگذریم و به خطابه برسیم، طبعاً در خطابه پای احساسات به میان کشیده می‌شود. در موعظه آدم از احساسات طرف استفاده می‌کند. این دیگر زرنگی مذاکره کننده است که چه کسی می‌تواند در عرض یکی دو روز، روان‌شناسی طرف را بفهمد. از احساسات او استفاده کند. یا حداقل او را به همان باورهایی که دارد ملزم می‌کند و باورهای خودش را اجرا کند و از آن نتیجه‌ای می‌گیرد و او را به سوی حق دعوت می‌کند. همین چیزهای کلی و صناعات خمس که ما در منطق داریم متکفل این قضیه است.

بهترین جاهای منطق صناعات خمس است. منتها کلیات را بیان می‌کند. صناعات پنج‌گانه مفاهیمی از این منطق بیان می‌کند. مثلاً ما الآن می‌گوییم حدیث غدیر خم متواتر است. فخر رازی قسم می‌خورد و می‌گوید: خدا شاهد است که برای ما یقین پیدا نشده است. من گمان نکنم که فخر رازی به دروغ قسم بخورد. من می‌خواهم بگویم این مواد تشخیص و فهم نشده است. یک ماده را می‌گوییم برهانی است، شما می‌گویید خیر شعری است؛ تو شعار می‌دهی. این است که منطق تا به امروز مشکلات انسانها را حل نکرده است و روز به روز مکاتب فکری بیشتر می‌شود. این نقص منطق است چه منطق ارسطویی چه سایر منطق‌هایی که وجود دارد. نقص منطق است که کلیات را تعریف می‌کند ولی یک معیار ندارد که ما بگوییم این ماده خیالی و موهوم است و من بگویم که این منطق عقلی و قطعی است، یا شما می‌گویید این جدل است، من می‌گویم موعظه حسنه است. مشکل این است. روشهای ما هر چه باشد، بالاخره به این ضعف می‌رسد. اگر نمی‌رسد، الآن خیلی از اختلافات حل می‌شد.

حالا آدم می‌گوید حق این است که من قبول دارم. بقیه یا نمی‌فهمند یا لجبازی می‌کنند. من معتقدم به یک چیزی و آنها هم به چیز دیگری معتقدند در این شکی نیست. آنها هم انسان‌اند و

می‌خواهند به واقعیت برسند. علاقه دارند به واقعیتهای عینی برسند. در هر صورت منطق این مشکل را دارد و الا اینها از قدیم همین صناعات خمس را درست کردند. حالا ممکن است در صناعات خمس تغییراتی بدهند ولی در کل این نقص را دارد که موادی که به آن استدلال می‌شود داخل کدامیک از مفاهیم کلی صناعات خمس است. منطق این را بیان نمی‌کند.

• در مسیر گفت‌وگو، علاوه بر این ضعفهایی که فرمودید در بحث احساسات، تعصبات است. یعنی انسان ولو اینکه منطق قوی داشته باشد، انسانی که پایبند به یک فکری بوده است و با آن فکر بزرگ شده و در خون و پوست او رسوخ کرده، حتی با منطق قوی و متقن و برهانی هم حاضر نیست از آن تفکر دست بردارد، گاهی طرف می‌بیند که برهان قوی است، ولی با آنچه تا به حال فکر می‌کرده سازگاری ندارد، پس حاضر نیست از آن فکر دست بردارد. این بحث بسیار مهم است. گرچه گفت‌وگوها ممکن است آهسته آهسته طرف را از موضع اولیه پایین آورد، ولی فرد به راحتی حاضر نیست از افکاری که با آن بزرگ شده است دست بردارد. یک نکته دیگر این است که در همان مباحث صفات، امروزه در دنیا شاید بتوان گفت مغالطه از برهان، جدل و اینها کاربرد بیشتری پیدا کرده است و امروزه در منطق پیش از هفتاد نوع مغالطه رایج است و خیلی از این سیاستمداران و حتی کسانی که مباحثه علمی می‌کنند، از مغالطات مختلفی بهره می‌برند. چون مغالطه گاهی صورت برهانی به خود می‌گیرد.

- این قضیه‌ای که شما فرمودید قطعی است. قرآن مکرر بیان می‌کند که «ان الذین کفروا سواء علیهم ءأنذرتهم أم لم تنذرهم لا يؤمنون»، اینها ایمان ندارند. خود کفار هم می‌گفتند: «إنا وجدنا آباءنا علی امة وینا علی آثارهم مهتدون»، ما از آنها پیروی می‌کنیم. منتهی یک تیغ دوسره است. اگر من بخواهم به طرف مقابل بگویم که تعصب دارید، او به آسانی می‌گوید شما تعصب دارید. حالا کی ثابت می‌کند که من از روی تعصب صحبت می‌کنم یا او از روی تعصب رد می‌کند؟ این احتمال در مورد طرفین وجود دارد. در مقام ثبوت همان اتهامی که من به او وارد می‌کنم، او همان اتهام را به من وارد می‌کند. فخر رازی می‌گوید: به خدا قسم برای من، از حدیث غدیر علم یقین پیدا نشد. جواب فرمایش شما را علمای شیعه گفته‌اند. که تواتر آن موقع مفید علم است که ذهن مخاطب مغشوش نشده باشد و خالی‌الذهن باشد در این حال برای او مفید است. اما برای آنهایی که ذهنشان با عصیبت به آبا و اجداد مغشوش شده است، برای آنها همین فرمایشی است که شما می‌گویید و قرآن می‌گوید: «سواء علیهم ءأنذرتهم أم لم...»، «انک لا تهدی من احییت»، «لهم قلوب لا یفقهون بها ولهم اعین لا یبصرون بها ولهم آذان لا یسمعون بها...» قرآن می‌گوید اینها قابل اصلاح نیستند عصیبت در بین است. یکی هم قضیه کثافت روح است. انسان به حرام آغشته شده است. کمتر تأثیر می‌کند. درهای رحمت خدا را ما از راه شهوت بستیم؛ «والذین جاهدوا فینا لنهیدنهم سلینا». قدری هم باید نفس انسان پاک باشد.

این مسئله تعصب مشکل دیگری هم دارد. فرض کنید که به هزار و یک دلیل ثابت کنیم که این آقا تعصب دارد. او افتخار هم می‌کند که من به حق محبت دارم. من باید به تدینم و به حق محبت داشته باشم. این گروه برای خود عبادت می‌دانند. باید به هر چه دین گفته محبت و تعصب داشته باشند چون در نهایت به تعبد صرف می‌رسند؛ تسلیم در برابر پروردگار. او این تعصب خود را تسلیم در برابر پروردگار می‌داند. تمام ادیان بدون استثنا به این گرفتارند. منتها مواردش فرق می‌کند. در تعصب داشتن شکی نیست، لکن علاجش چیست؟ آنها تعصب خود را کمال تدین می‌دانند و تعصب مرا لجاجتی در برابر حق می‌دانند.

یک موضوع دیگر که اشاره فرمودند مسئله مغالطه بود. تا جایی که اطلاعات بنده اجازه می‌دهد بهترین بحثی که در مغالطه شده است در *لئالی* مرحوم سبزواری است. گاهی منطق منظومه مشکل‌تر از فلسفه منظومه است. بسیار مباحث پیچیده‌ای است. آنجا اقسام مغالطه را می‌آورد. اتفاقاً ما گاهی برای شوخی یکی از مغالطه‌ها را مطرح می‌کنیم که هیچ کس نمی‌تواند جواب دهد. آن خوب است. آن مثل دواى ضد میکروب است. برای رسیدن به سلامتی به درد نمی‌خورد. ما مغالطه کنیم و به غلط ثابت کنیم، قرآن قبول نمی‌کند. اما خوب است مغالطه را یاد بگیریم که خود به گمراهی مبتلا نشویم. قالب استدلال‌هایی که فلسفه قلبی مارکسیسم داشت و جرج پلیتسر و مارکس داشتند، مغالطه است. همین چیزهایی که بچه‌های ما در کتاب منطق می‌خوانند. آنها همین قدر هم متوجه نبودند. جرج پلیتسر استادی بوده است در دانشگاه فرانسه، حرف‌های بچه‌گانه می‌زند. مارکس هم طوری دیگر. همه امور فلسفه و منطق ارسطویی که اقسام مغالطه را بیان می‌کند، بسیار مفید است. نه برای اینکه ما طرف را فریب دهیم که این کار غیراخلاقی است؛ نه برای اینکه ما حق را به دروغ اثبات کنیم که ممکن نیست؛ بلکه برای اینکه ما در دام آنها نیفتیم و مشت طرف را باز کنیم.

- ما می‌خواستیم بحث کمی خاص‌تر باشد. امروز مشکل ما در برخورد با گروه‌های داخلی و فرقه‌هایی که مسلمان‌اند، ظاهراً بیشتر و شدیدتر است تا خارجی‌ان. آیا واقعاً نمی‌توانیم محورهایی را که ائمه (علیهم‌السلام) بیان کردند و قرآن فرموده است بیان کنیم یا ارائه دهیم که این وحدت ما حول همین محورها باشد که خیلی هم به تعصب و درگیری و مغالطه کشیده نشود.

- خیلی از خودیها دو قطب‌اند. خیلی از خودیها شیعه‌اند، ولی به جاهای دیگر افتاده‌اند. مثلاً پلورالیزم دینی یک بحث است و بحث دیگر، همه مسلمانان غیرشیعی است. با مسلمانان غیرشیعه ما می‌توانیم به جایی برسیم. یک بار ما می‌خواهیم همکاری داشته باشیم فقط گفت‌وگو نیست. گفت‌وگو به این معناست که تو بر حقی یا من.

یک بار قضیه همکاری بر اساس «وتعاونوا علی البر والتقوی» است. این سنت به نظر من خیلی ساده است و عملی هم شده است و می‌شود. دلیل آن این است که مشترکات زیاد داریم. ما در اصول دین، در توحید، نبوت و معاد با اهل سنت هیچ اختلافی نداریم.

ما الآن در افغانستان از همین سه اصل استفاده می‌کنیم. شورای اخوت اسلامی بین علمای شیعه و سنی در چند جای افغانستان دایر است و کار می‌کنیم.

مسئله امامت از نظر آنها داخل فقه است. اگر یک موقعی آنها تندی می‌کنند، تعصبات و نادانی است و الا آنها این را از فروع می‌دانند و نه از اصول. به نظر ما هم، آن از اصول مذهبی ماست، نه از اصول دین ما. دختر دادن به سنیها و دختر گرفتن از آنها جایز است. احکام اسلام بر آنها مترتب می‌شود. اگر کسی امامت را منکر شود، عدل را هم منکر شود، از مذهب شیعه خارج می‌شود، نه اینکه از دین خارج شود. این خیلی ساده است.

• عدل را که کسی منکر نمی‌شود. کسی واقعاً منکر عدل نیست.

- آن یک بحث عقلی است. آنها می‌گویند نه، ممکن است خدا انبیا را به دوزخ ببرد یا شیطان را به بهشت ببرد. هر کاری بکند مالک است. ما می‌گوییم این ظلم است و بر خدا قبیح است. گمان نمی‌کنم که در تاریخ سنی کسی به خاطر عدل به شیعه خدشه وارد کرده باشد. عمده بحث امامت است. حساسیتها آن جایی است که بحث امامت به مصادیق آن برسد. روی اصول که صحبت کنیم، حساسیت برانگیز نیست. مسئله امامت، مسئله افراد است. باید برای آن راه حلی پیدا کنیم. من در دو سه کتاب خود طرحی نوشته‌ام. شیعه با سنی چه فرقی دارد؟ جنگ در تاریکی، تصویری از حکومت اسلامی در افغانستان. من طرحهایی برای این قضیه نوشته‌ام که طرفین وادار به مصالحه شوند؛ نه با تعارف و مدارا، بلکه جدی و منطقی. به هر حال ما اگر این سه اصل را بگیریم و مسئله خلافت را نه ما صحبت کنیم و نه آنها صحبت کنند، نه ما به رهبرهای آنها توهین کنیم و نه آنها، فکر می‌کنم عملی است و ما الآن در افغانستان این کار را می‌کنیم.

• به نظر می‌رسد که یکی از اصول و مبانی مهمی که می‌تواند کمک کند، یعنی در واقع به ما الزام می‌کند که با هم وحدت و گفت‌وگو داشته باشیم، یعنی یکی از حداقل دلیلهای عقلی و ضرورت‌های زمانی این است که خطرات جدی همواره تهدیدکننده اسلام بوده است و این هم تنها به زمان ما اختصاص ندارد. هر قدر از صدر اسلام جلوتر می‌آییم، خطرات علیه اصل کبان اسلام، جدی‌تر می‌شود، به دلیل اینکه ارتباطات شدیدتر می‌شود و استعمارگران هم خیلی پیچیده‌تر عمل می‌کنند. در زمان ما از جانب دولتهای بزرگ دنیا و هم از جهت صهیونیسم که در پشت این قضایا مسائل را هدایت می‌کند و هم از طرف آمریکا که عملاً

در خاورمیانه حضور مستقیم پیدا کرده است، تهدید می‌شویم. این خطرات جدی است؟
 آیا این خطرات می‌تواند یکی دیگر از مبانی وحدت بین مذاهب و فرق اسلامی باشد؟
 - ترویج و حفظ دین واجب است و این تنها توسط شیعه نمی‌شود. ما هر چه باشیم، از
 خمس مسلمانان بیشتر نیستیم به همکاری با اکثریت محتاجیم. مقدمه واجب هم واجب است.

• به نظر شما در زمان ما چه خطراتی اصل دین را تهدید می‌کند؟
 - گمان نکنم این نظری باشد. چرا مسلمانان به انجیل توهین نمی‌کنند؟ آیا از اخلاقشان است؟
 نه! در میان مسلمانان هم بد اخلاق وجود دارد. انجیل چهارگانه را که می‌شناسید و می‌دانید که کتاب
 خدا نیست. آن انجیل منزل یکی بود. چرا به تورات توهین نمی‌کنیم؟ قرآن کتاب ساکنی نیست.
 شمشیر برانی هم دارد. می‌ترسند و لذا تخریب می‌کنند. کمونیستها آمدند در افغانستان، قرآن را به کوره‌های
 آجریزی انداختند. در اوگاندا گوشت خوک را بین ورق‌های قرآن می‌گذاشتند و می‌فروختند، چون
 قرآن گوشت خوک را حرام اعلام کرده بود. در گوانتانامو به قرآن بی‌احترامی می‌کنند. دشمن از قرآن
 می‌ترسد و آن را مخالف منافع مادی‌اش می‌بیند. وقتی ما می‌گوییم پیروان مسیح بیشتر از مسلمانان‌اند
 درست است. ولی تأثیر مسیحیت در نفس مردم شاید پنج درصد باشد. اما در اسلام، دین هشتاد تا
 نود درصد در قلب‌های مردم است. این مشکلی را برای غرب ایجاد کرده است. کمونیست به اروپای
 شرقی رفت و کل آنجا را تسخیر کرد، اما در سرزمین اسلام و شرق نتوانست جایی را بگیرد.
 اسلام شکست نخورد. آنها خیلی زیاد به اسلام حساس‌اند. می‌خواهند این را از جلوی پای
 خود بردارند در این راه هم سیاستمدارانشان از نظر دنیای خود و پاپ و مسیحیت با کلیساها و
 سرمایه‌های هنگفتی که دارند، به خاطر تعصب مذهبی خود می‌خواهند که اسلام را بردارند. این
 چیزی واضح و روشن است. عمده این است با این خطراتی که جهان اسلام را به شکل محسوس
 گرفته است، شیعه نمی‌تواند به تنهایی از اسلام دفاع کند. این امر بر ما واجب است، ولی بدون
 همکاری سنیها نمی‌شود. مقدمه واجب هم واجب است؛ پس همکاری با سنیها واجب است.

• فقها و بزرگان شیعه در بحث وحدت همواره پیش قدم بودند. اما چه شد که این
 وحدت اتفاق نیفتاد؟ آیا دست دشمنان در پس پرده است یا نه مسائل داخلی دنیای
 اسلام هم هست. یعنی آیا مشکلاتی در درون خودمان اعم از شیعه و سنی وجود
 ندارد؟ این مشکلات را توضیح بفرمایید، یعنی در واقع چه چالشها و مشکلات جدی
 باعث شده ما به وحدت نرسیم؟

- سه چهار عامل دارد. اولاً ما نمی‌توانیم بگوییم شیعه پیش قدم بوده است و هر چه تقصیر
 است گردن اهل سنت است. البته شیعه با حکم انسانیت خود پیش قدم بودند. لذا خوش داریم
 که در جایی آرام و مسالمت‌آمیز به عنوان یک انسان زندگی کنیم. به عنوان یک متدین هم

دلمان می‌خواهد که با سنیها مباحثه کنیم که دین اسلام محفوظ بماند. مذهب یک شاخه است. دین اصل است. سرحدات ایران همه سنی‌اند. شما نمی‌دانید که وهابیت از اختلافات ما چقدر استفاده می‌برد. سرحدات شما در شمال و در غرب و در شرق سنی‌اند. آزادی بدهید و بگذارید آنها کتابهای خود را چاپ کنند. تا آنها کتابها را از سعودی نیاورند. البته مراقبت هم باشید تا اگر خواستند توطئه کنند، جلوگیری شود.

• البته این یک قاعده کلی است که هر چقدر فعالیت‌های اعتقادی محدود می‌شود، از آن طرف زیرزمینی می‌شود.

- یک مانع دیگر، متعصبین طرفین‌اند. شیعه واقعاً بعد از برقراری نظام جمهوری اسلامی ایران خیلی برای تقریب زحمت کشیدند. خیلی جلسات در تهران دایر شد و آخرین جلسه در اصفهان بود. ولی یک عده متعصب احساسات اهل سنت را تحریک می‌کنند. «خواجه پندارد که طاعت می‌کند، غفلتاً بر خویش لعنت می‌کند».

بین سنیها هم این افراد وجود دارند. آنها بیشتر از ما هستند که می‌گویند شیعه کافر است و هیچ مذاکره‌ای نمی‌توانیم بکنیم چرا؟ می‌گوید شما تقیه می‌کنید. اما تقیه مسئله فرعی است. من با تو در مسائل اعتقادی صحبت می‌کنم. تقیه ما درست باشد یا غلط، مسئله فرعی است. تو با مسئله فرعی چکار داری؟

مسئله دوم وهابیت است. تا این نظام سعودی باقی است، وهابیت تقویت می‌شود. آنها میلیونها دلار از پول نفت برای وهابیت مصرف می‌کنند. الآن بین وهابیت و نظام فاصله ایجاد شده است. این واقعه ۱۱ سپتامبر فاصله ایجاد کرده است. وهابیت جلوی وحدت را می‌گیرد. مسئله سوم دخالت خارجیهاست. آنها دامن می‌زنند و نمی‌گذارند جهان اسلام یکی شود. انگلیسیها در این کار استادند، تجربه هم کردند.

مسئله چهارم نصوصی که در دو طرف موجود است، تأثیر خود را داشته است که این مذاهب باقی مانده است. این چهار عامل است که زحمت‌های زحمت‌کشان را درباره تقریب نه بی‌اثر، بلکه کم‌اثر کرده است.

• این مجله برای مذاهب و فرق اسلامی داخل و خارج کشور و به مراکزی که راجع به مذاهب و فرق تحقیق می‌کنند می‌رود. شما برای این عزیزان چه توصیه‌ای دارید؟

- من به آنها می‌گویم که قطعیات را بگیرند و به مشکوکات داخل نشوند. این کار بی‌خود است. اصول کلی تمام مسلمانان یکی است. به زور مسلمانان را از هم جدا نکنیم. به همان اصول مشترک اسلامی توحید، نبوت و معاد اکتفا کنیم و در همین مشترکات

همکاری کنیم و در فروع اصول و فروع فقهی که اختلاف داریم، همدیگر را معذور بداریم. ممکن است که من نظریه شما را قبول نکنم و آن را غلط بدانم. اما می‌گویم این به وظیفه شرعی خود عمل کرده است، معذور است و مستحق جنگ و دشمنی نیست. اگر به این نکته معقول قرآنی و منطقی برسیم، ان شاء الله مشکلات حل می‌شود.

- از اینکه در این گفت‌وگو شرکت نمودید بسیار سپاسگزاریم. از خداوند متعال برای حضرت تعالی توفیق الهی، سلامتی و طول عمر را مسئلت می‌کنیم.



پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی

طهر

سال چهارم - شماره ۱۵ - پاییز ۱۳۸۴

۱۴۲